

# فرهنگ توسعه و جهان سوم

دکتر محمود سریع القلم



۱- مقدمه

برفراز این ستونها، جهان بینی مادی حکومت می کرد و افزایش ثروت و قدرت از طریق بهره برداری از طبیعت، ابداعات، فردگرایی و تولید و بازاریابی، زیربناهای این جهان بینی را دربر می گرفت. حال پس از جنگ جهانی دوم، آنچه را که ملل صنعتی در طول چندین قرن در قبال روشها و لوازم و پایه های بنا کردن يك جامعه بطور تكاملی آموخته بودند جهان سوم می بایست در مدت زمانی اندك در جوی رقابت آمیز و خشونت آمیز از طریق آزمون و خطا آمیخته با فشارهای داخلی و بین المللی همزمان با تحکیم قدرت سیاسی و سرگردانی فکری به مرحله فعلیت می رساند. در این راستا، بدون تردید برجسته ترین و نافذترین آفت استعمار تضعیف و یا نابودی سیر و شکوفایی «طبیعی» استعداد های مربوط به کشورسازی و مملکت داری در میان ملل جهان سوم بود. جهان سوم در شرایط ناموزون و وجود شکافهای عمیق تجربی بود که تکلیف عسیر عرافت و مملکت داری را بردوش گرفت. بطور اختصار، جهان سوم زمانی استقلال یافت که تجربیات اقتصادی - اجتماعی - سیاسی غرب و الگوهای تجربی منشعب از آنها به صورت اصول مسلم نظام بین الملل تثبیت شده بود. تاریخ چهل ساله اخیر به وضوح نشان می دهد که هیئتهای حاکمه و روشنفکران جهان سوم استراتژیهای ضروری و عمدتاً فرهنگی را در راستای کسب استقلال نسبی خویش و تقابل با نظام بین المللی تثبیت شده به کار نگرفتند.

در این مقاله، ضمن اشاره ای مختصر به تحولات اقتصادی کشورهای

پس از جنگ جهانی دوم و شروع دوره استعمارزدانی، دهها مستعمره و مناطق تحت الحمایه به صورت واحدهای سیاسی مستقل به شمار ممالک جامعه بین الملل درآمدند. کسب استقلال نسبی از جانب این کشورها در مقطع خاصی از سیر نظام بین الملل صورت گرفت. در مقطع پس از جنگ جهانی دوم، هر چند تمایزات بسیاری میان واحدهای سیاسی تثبیت شده از يك سو و جدیدالتاسیس از سویی دیگر وجود داشت اما شاید از يك دیدگاه روابط و اصول بین المللی بتوان ادعا کرد که تمایزی کلیدی تر از شکاف در تجربیات، شناختها و اندوخته های مربوط به کشورسازی و مملکت داری<sup>(۱)</sup> میان این دو گروه از ملل وجود نداشت. نظام بین المللی که در دهه ۶۰-۱۹۵۰ کشورهای تازه استقلال یافته با آن روبرو شدند محصول بیش از چهار قرن سیر تحولات فشرده فکری و انقلاب صنعتی در اروپا و آمریکای شمالی بود. در طی این دوران نه تنها فعالیت اقتصادی و الگوهای نظام اقتصادی در غرب «بطور تدریجی»<sup>(۲)</sup> و «بطور طبیعی»<sup>(۳)</sup> شکل گرفت بلکه در موازات این شکل گیری اقتصادی، رفتار متناسب فرهنگی و نظام منطبق سیاسی نیز تکامل یافت. در تاریخ چند قرنه ممالک صنعتی امروز، سه ستون - نظام فرهنگی، نظام اقتصادی و نظام سیاسی - با يك رابطه منطقی<sup>(۴)</sup> نسبت به یکدیگر رشد و حرکت نمودند. ماهیت و مبانی حاکم بر هريك از سه ستون فوق موجبات تسهیل، رشد و تکامل ستونهای دیگر را فراهم آورد. از لحاظ فکری و فلسفی،

■ در دنیای پس از جنگ جهانی دوم، آنچه را که ملل صنعتی در طول چند قرن و بطور تکاملی آموخته بودند، جهان سوم می‌بایست در زمانی اندک، در جوی رقابت آمیز و خشن، همراه با فشارهای داخلی و بین‌المللی، سرگردانی فکری، و از طریق آزمون و خطا بیاموزد.

صنعتی و تجربیات جهان سوم به بررسی اهمیت تطابق فرهنگ با برنامه‌ریزی اقتصادی و سیستم سیاسی خواهیم پرداخت. اجمالاً، روح این مقاله متوجه پیش نیازهای توسعه در جهان سوم به مفهوم عام آن می‌باشد.

## ۲- فرهنگ و توسعه اقتصادی در کشورهای صنعتی

قبل از آنکه پایه‌های اقتصاد سرمایه‌داری در اروپا بروز کند، زمینه‌های فکری آن طی دوره‌ای بیش از چهار قرن فراهم گشت. سه دوره برجسته فکری را در این ارتباط می‌توان نام برد: دوره رنسانس (یا نوزایش)، دوره رفرم (یا اصلاح) و دوره روشن بینی. در دوره رنسانس (قرن چهاردهم)، اروپا به آثار و میراث فرهنگی و باستانی خود روحی جدید بخشید. در این مقطع بود که زیربنای فردگرایی فکری بنیان گذاشته شد. در دوره اصلاح (قرن شانزدهم) به پیشروی «ماتین لوتر» تغییرات وسیعی در محتوا و نوع برداشتها از مسیحیت قرون وسطایی پدید گشت. در دوران شکوفایی (قرون هفدهم و هجدهم) نفوذ کلیسا و مسیحیت بتدریج تقلیل یافت و مقدمه‌ای برای طرح و رشد گرایشهایی مانند پوزیتیویسم، راسیونالیسم و سکولاریسم شد. در دوره دوم و در دورانی که اصلاح و رفرم پروتستانیزم نام گرفته است احساس منفی که با انباشت سرمایه قبلاً آمیخته شده بود برچیده شد. در دوره روشن بینی پشتوانه‌های لازم فکری جهت حرکت در مسیر دنیاگرایی و بهره‌برداری عظیم از طبیعت طرح گردیده و پرورش یافت.<sup>(۵)</sup>

توجه به دنیا و طبیعت و نتیجتاً محور قرار گرفتن فعالیتهای اقتصادی محصول یک انقلاب فکری بود که قبل از انقلاب صنعتی تحقق پیدا کرد. قبل از آنکه فرهنگ انقلاب صنعتی توسعه یابد، فرهنگ «طبیعت گرایی»، «محاسبه» و «آینده نگری» گسترش یافت. در واقع، انقلاب صنعتی نتیجه توسعه تکنیک و افزایش کاربرد آن در جریان تولید بود.<sup>(۶)</sup>

ماکس ویر در کتاب مشهور خود «اخلاق پروتستانیزم و روح سرمایه‌داری» به وضوح میان اصول پروتستانیزم و رشد سرمایه‌داری ارتباط و تأثیرات مستقیم فکری و فرهنگی ترسیم می‌کند. او معتقد است که در دوران رفرم این فکر که انسان باید وظایف و تکالیف معنوی خود را در این دنیا به انجام برساند تثبیت شد، فکری که رفتار مذهبی را با زندگی روزمره می‌آمیزد و در مقابل زهدگرایی کاتولیسم قرار می‌گیرد. ماکس ویر این جهان بینی را از پایه‌های اعتقادی ظهور سرمایه‌داری قلمداد می‌کند.<sup>(۷)</sup>

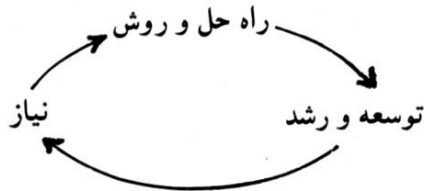
با زمینه‌سازیهایی فکری که در طی مدتی طولانی صورت گرفت، متعاقباً نظام اقتصادی غرب طی مراحل گوناگون و به طور طبیعی ایجاد گشت. هر چند انباشت سرمایه و توسعه مبادلات از اواخر قرن هجدهم آغاز شده بود ولی جهش سرمایه‌داری با اتکا به تکنیک در قرن نوزدهم شروع گشت؛

هرمن کان (Herman Kahn) مراحل رشد و توسعه سرمایه‌داری را به چهار دوره تقسیم می‌نماید:<sup>(۸)</sup>

دوره	درصد رشد اقتصادی
۱- ۱۸۸۶-۱۹۱۳	۳/۳
۲- ۱۹۱۴-۱۹۴۷	۱/۸
۳- ۱۹۴۸-۱۹۷۳	۴/۹
۴- ۱۹۷۴-۲۰۰۰	۳/۵

در دوره اول، نظام صنعتی و جوامع مصرفی در اروپا و آمریکای شمالی اوج گرفت. در این مقطع بود که از لحاظ اقتصادی، شکاف عمیقی مابین غرب و دیگر مناطق دنیا به وجود آمد. در این دوران کلیدی، مبانی بسیاری از نظریه‌های توسعه سرمایه‌داری بنا نهاده شد. این مقطع را می‌توان عصر روشها نام نهاد. جهت افزایش مصرف، ظرفیت تولیدی و بازدهی و کاهش هزینه‌ها، دهها روش و تکنیک و نظریه به مرحله اجرا گذارده شد. روشهای ایجاد سرعت

در توزیع، گسترش بازارها، ماشینی کردن تولید و تولید انبوه از خصوصیات اقتصادی این دوره می‌باشد.<sup>(۹)</sup> از مهمترین تحولات مقطع اول، رشد شرکتها و مؤسسات صنعتی بود که با حجم فعالیت خود، سازماندهیها و نظامهای مدیریتی گسترده ایجاد کردند. این مؤسسات با اختصاص دادن بخشی از فعالیتهای خود به «تحقیق و توسعه» موجبات تخصصی شدن کیفیت و کمیت و تنوع تولید را ایجاد کردند.<sup>(۱۰)</sup> آنچه که در ارزیابی فوق حائز اهمیت است تکامل تدریجی روشها و حرکت طبیعی رشد در یک چهارچوب خاص اقتصادی و مضمون خاص ارزشی است. به عبارت دیگر، نیاز، راه حل و روش و ابداع را پدید آورد و باعث رشد و توسعه اقتصادی شد:



دوره دوم با دو جنگ جهانی و تحولات سیاسی وسیع مصادف شد و در صد رشد اقتصادی تقلیل یافت و جهان صنعتی با بحرانها و فراز و نشیبهای متعدد روبرو گشت. در صد رشد که در دوره قبل ۳/۳ درصد بود در این زمان به ۱/۸ درصد کاهش یافت. در دوره سوم، درصد رشد به ۴/۹ افزایش یافت و حجم تولیدات صنعتی و مصرفی به اوج خود رسید. روشهای نوین تولید، گسترش بازارها در سطح جهان، تنوع کالاها و سرمایه‌گذاریهایی کلان از خصوصیات

■ هر نوعی از توسعه و هر قالبی از آن، به جامعه‌ای منظم، علم‌گرا و عقلانی اتکاء دارد. این سه متغیر اساسی به علت ضعف فرهنگ عمومی، عدم پویایی نظام آموزشی و فقدان ثبات در اکثر کشورهای جهان سوم هنوز نهادی نشده‌اند.

این مقطع خاص از سیر اقتصادی کشورهای صنعتی محسوب می‌شود. در دوره چهارم (از ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۰)، دول صنعتی در پی روشها و برنامه‌ها و تغییرات تدریجی و ساختاری بوده و هستند تا پویایی و تحرک نظامهای اقتصادی خود را حفظ نمایند. این مقطع جدید در فراز و نشیبهای رشد و توسعه اقتصادی، لقب «اشباع و نارسائیهای ساختاری» را به خود گرفته است.

در طی سالهای ۱۹۷۳-۱۸۸۶ یعنی در حدود یک قرن، مراحل صنعتی و تکنیکی نظام اقتصادی کشورهای صنعتی با ترتب تکمیلی تجربه شد. از قویترین ادله و محرکه‌ها برای توسعه اقتصادی را می‌توان «مجموعه سازماندهی اقتصادی» نام برد. در این سازماندهی اقتصادی، متغیرهای گوناگون مانند ابداع، سرمایه‌گذاری، پس انداز، آموزش، رشد جمعیت، تحقیق و توسعه و سیاستهای پولی و غیره همانند شبکه‌ای از کانونهای مرتبط، متصل و وابسته عمل می‌کنند.<sup>(۱۱)</sup> کشورهای صنعتی با توجه به فرهنگ تثبیت شده مادی، محور حرکت جامعه را بر اهداف و فعالیتهای اقتصادی قائم نمودند و جهت‌گیری زندگی افراد و رفتار اجتماعی و نوع برخورد آنها را با اشتغال، سرمایه، پس انداز و درآمد در ارتباط مستقیم و منطقی با آرمانهای اقتصادی بنا کردند. نظامهای سیاسی در کشورهای صنعتی نیز متعاقباً در راستای آمال و فعالیتهای اقتصادی، سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری نمودند.

با توجه به مراتب سیر فرهنگی و اقتصادی غرب که به طور مختصر در بالا تشریح شد، اگر جهان سوم اراده کند که در میدان تفکر و ارزشهای خود که طبعاً با ارزشهای غربی تطابق نمی‌کند از تاریخ درس بیاموزد، تاریخ اقتصاد سیاسی و فرهنگ اقتصادی ممالک صنعتی به وضوح با یک نگرش علمی و تجربی نمایان می‌کند که در آن کشورها، سه عنصر فرهنگ، سیاست و اقتصاد به صورت همگون و با درجه قابل توجهی از انطباق، اتصال و ارتباط حرکت نموده‌اند. به عبارت دیگر، یک «سیستم» خاص با ارزشهای خاص و باگرایش خاص اما با عناصر و کانونهای منطبق، متصل و مرتبط ایجاد گشت و هنوز هم به جریان خود ادامه می‌دهد و با توجه به فطرت معنوی بشر ممکن است در آینده تحولات بنیادی در فرهنگ مادی غرب حادث گردد و ابعاد گوناگون انسانی در سیستمی نوین مطرح شده و در نهایت نهادی شوند. به طور اختصار، محور نظری و ساختاری این بحث بر این اساس است که کشورهای جهان سوم به مثابه

یک مجموعه خاص و با سرنوشتی نسبتاً مشترک در تقسیم بندیهای بین المللی در داخل خود از یک سیستم متجانس فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برخوردار نیستند. نتیجه عینی سه ساخت نامتجانس اما سرنوشت ساز و کلیدی در تکامل داخلی و خارجی یک واحد سیاسی این خواهد بود که انعطاف پذیری آن به متغیرهای خارجی افزایش می یابد و تناقضات فراوان به خصوص در حیطه فرهنگ و اقتصاد، سیستم داخلی را فرا می گیرد. این دو مقوله براهتی در اکثر کشورهای جهان سوم قابل مشاهده و شناسایی است.

### ۳- تجربیات جهان سوم

در هر صحنه ای از ارکان رشد و توسعه اقتصادی، تجربیات جهان سوم با دنیای صنعتی در سالهای قبل از ۱۹۵۰ رابطه معکوسی دارد. در شرایطی که غرب در داخل خود به ایجاد نهادهای اقتصادی، زمینه سازی فرهنگی، ابتکار و ابداع، انباشت سرمایه و پس انداز، ماشینی و تخصصی کردن تولید و بازاریابی مشغول بود، در خارج و در جهان سوم، در جهت بهره برداری، استحقار و استثمار عمل می کرد. بدون تردید، میان رکود جهان سوم و رشد سرمایه داری غرب رابطه مستقیمی وجود دارد. جهان سوم در سیر سرمایه داری ممالک صنعتی نقشی تقویتی داشت تا فراگیری، کارگر بود تا همراه، و وسیله بود تا سهامدار.

همانگونه که قبلاً اشاره شد جهان سوم در موقعیتی با به عرصه اقتصاد، فرهنگ و سیاست در نظام بین الملل گذاشت که غرب طی چندین قرن به این نظام شکل داده بود و شکافی عمیق از لحاظ تجربه کشورسازی و ایجاد سیستم های هماهنگ به وجود آورده بود. حال جهان سوم بر اساس کدامین

■ تجربیات جهان سوم نشانگر این واقعیت است که شکست یا ضعف اقتصادی بسیاری از کشورها، قبل از آنکه در مرحله اجرا حاصل شده باشد از مرحله برنامه ریزی و شناخت ناصحیح و غیر منطقی و غیر طبیعی آغاز شده است.

معیارها، چهارچوبهای فکری و مبانی ارزشی می توانست شکافهای عمیق را با همت و تفکر و ارزشهای خود بر نماید؟ بعد از جنگ جهانی دوم، توسعه و بهره برداری از طبیعت و ایجاد رفاه عمومی و شهرنشینی و اشتغال تخصصی و ارتقاء از ارکان اجتماعی و مملکت داری در سطح بین الملل مطرح شده بودند و تقریباً تمامی کشورها با سیستم های گوناگون اجرایی سعی در پیاده کردن این ارزشها داشتند و در واقع از این دریچه مادی، جهان و حیات و انسان را می نگریستند. جهان سوم از تأثیرات چنین جریانی آزاد نبود.

ممالک جهان سوم پس از استقلال با شوقی توصیف ناپذیر در میدان توسعه قدم نهادند ولی طولی نکشید که با انبوهی از مشکلات و موانع اصولی و زیربنایی مواجه شدند. از یک سو، ممالک جهان سوم ساختار لازم را برای فعالیت و بسیج اقتصادی دارا نبودند و از سوی دیگر آندسته از کشورها که الگوهای نظام سرمایه داری را اتخاذ کردند از بیش نیازهای مهم فرهنگی و اجتماعی برخوردار نبودند. رشد اقتصادی و توسعه صنعتی محتاج انگیزه ها، خواسته ها و ارزشهای جدید فردی و نهادهای نوین اجتماعی بود که جهان سوم عمدتاً فاقد آن بود.

در دوره استعمار و استثمار، پول پرستی و مصرف گرایی و علاقه به رفاه در جهان سوم رسوخ کرد اما دقت و رعایت ظرافت در تولید، حساسیت به بازدهی و سازماندهی، توجه به نگرش سیستمیک و روش سیستماتیک انتقال نیافت، غرب در دوره استعمار، روح سرمایه داری را به جهان سوم منتقل کرد اما راسیونالیسم، فرهنگ و ساختار لازم برای فعالیت متعادل اقتصادی و توسعه صنعتی را عرضه نمود. بنابراین، در صورت انتخاب توسعه، کشورهای جهان سوم در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در چهارچوبهای استعماری و وابسته می بایستی راه چند قرنه ممالک صنعتی را در طی ۱۵-۲۰ سال طی نمایند. اما با وجود شکافهای عمیق در تجربه و تکامل روشها و تفکرات مربوط به رشد مادی و بهره برداری از طبیعت، جهان سوم به طور غیرطبیعی و باجهشی مصنوعی اقدام به برنامه ریزی اقتصادی و توسعه نمود. آیا کشورهای جهان سوم مادیت حاکم بر غرب را پذیرفته بودند تا در عرصه اقتصادی آنان قدم ببنهند؟ آیا کشورهای جهان سوم فرهنگ اقتصادی و مبانی اقتصاد سیاسی غرب را مطلوب می دانستند تا الگوهای توسعه آن را بپذیرند؟ در اکثریت کشورهای جهان سوم جو لازم

■ طبق یک قاعده تاریخی، افراد جامعه ای که با یکدیگر بهتر همکاری کرده و در فراز و نشیبها نحوه برخورد و حل اختلاف - خرد و کلان - را بخوبی آموخته و این روشها را در جامعه نهادی کرده باشند، دارای حرکت و پیشرفت جمعی سریعتر و مثبت تری در حیطه اقتصاد و سیاست خواهند بود.

فکری و فرهنگی و آرامش سیاسی لازم جهت پرداختن به اینگونه سئوالات و معماهای مشابه وجود نداشت تا راهی متناسب مبتنی بر سنتها و واقعیات داخلی اتخاذ گردد.

تجربیات جهان سوم معرف این نکته است که نظامهای سنتی آنان متحول شدند اما محصول این تحول نه نسبت قابل توجهی با گذشته سنتی داشت و نه وجه اشتراك کافی با معیارها و وضعیت جدید برقرار می کرد. نتیجه عینی این تحولات غالباً شکستها و معضلات پیچیده ای می باشد که ممالک جهان سوم در ثلث سوم قرن بیستم با آنها روبرو بوده اند. در باب تمثیل، می توان به پدیهها، مشکلات شهری، وابستگی مالی، وابستگی صنعتی، رشد ضعیف اقتصادی، اقتصاد تک محصولی و وضع نامساعد بهداشت، آموزش و درآمدها اشاره کرد. علاوه بر این، تحول اقتصادی به مفهوم غربی آن نارسائیهای فرهنگی و تضعیف سنتها و اصول مذهبی را به دنبال آورد. متعاقب اجرای الگوهای وارداتی، سیاست و نظامهای سیاسی در اکثر کشورهای جهان سوم در وجود ارتش و اعمال روشهای زور و ارعاب خلاصه گشت و تعجیل در رشد و اجرای الگوهای ناموزون، موجبات تضعیف تکامل سیاسی و رشد سیاسی را فراهم آورد. به طور اختصار، در اکثر ممالک جهان سوم، سه ستون اقتصاد، سیاست و فرهنگ به صورت همگون با یکدیگر رشد و حرکت نکرده اند و وجود و تداوم این تناقضات سیستمیک، عمیق ترین آفت ساختاری در کشورهای جهان سوم می باشد.

### ۴- ارتباط فرهنگ با توسعه

در طی دهه گذشته، علمای اقتصاد سیاسی توجه خاصی به تحولات اقتصادی ممالک خاور دور در ۳۰ سال گذشته نموده اند.<sup>(۱۲)</sup> کره جنوبی، تایوان و سنگاپور به عنوان نمونه های بارز توسعه اقتصادی در جهان سوم شناخته شده اند. علاوه بر متغیرهایی مانند کمکهای خارجی، سرمایه غربی، حمایت سیاسی و وضعیت مساعد مبادلات بین المللی که خود شاخصهای با اهمیتی می باشند، بسیاری از تحلیل گران یکی از علل مهم در سرعت و کیفیت رشد و توسعه این ممالک را بافت فرهنگی آنان دانسته اند. اصول فرهنگی این کشورها، نیازهای لازم فرهنگی توسعه اقتصادی را میسر ساخته است. در جوامع خاور دور، افراد شدیداً به سلسله مراتب احترام می گذارند و معمولاً اهداف مملکتی و گروهی را بر اهداف شخصی مقدم می دارند. به سخت کار کردن و زحمت کشیدن تعهد دارند و به اشتغال، انجام وظایف موسسه استخدامی خود، وفاداری فوق العاده ای نشان می دهند. رغبت قانون پذیری افراد در سطح بالایی قرار دارد. توجه به نظم و سازماندهی و دقت در کار، حرمت خاصی را داراست و چون سلسله مراتب رعایت می شود و هر کس در حدود اختیارات خود عمل می کند، مدیریت بر فعالیتهای اقتصادی و ایجاد هماهنگی میان کانونها با سهولت انجام می پذیرد.<sup>(۱۳)</sup>

خصوصیات فرهنگ اقتصادی فوق در اغلب کشورهای جهان سوم وجود ندارد. هنگامیکه چنین جو فرهنگی بر محیط اشتغال و تولید اقتصادی حکمفرما شود و با ابتکار و خلاقیت و نوآوری و شکوفایی استعدادهای توأم گردد، پدیهی است که حداقل در میدان تولید اقتصادی، اینگونه کشورها از بازدهی قابل توجهی برخوردار خواهند بود.

عوامل فرهنگی فوق در خاور دور و مبانی فرهنگی جوامع غربی علیرغم تشابه، از دو منبع متفاوت نشئت گرفته اند اما هر دو نظام فرهنگی در اختیار تولید، سرمایه گذاری و فعالیتهای وسیع و کیفی اقتصادی قرار گرفته اند. هم اکنون جوامع خاور دور با سرعتی شگفت انگیز و با بهره برداری از فرهنگ خود شدیداً تحت الشعاع ابعاد اقتصادی انسان و حیات قرار گرفته اند. هر چند مردم این جوامع، سیر فکری غرب را نداشته اند ولی خصوصیات فرهنگی آنها با نیازهای اجتماعی رشد و توسعه اقتصادی به مفهوم غربی آن تجانس پیدا کرده است.

جوید و فرهنگ را تحت الشعاع خود قرار دهد. جهت انتخاب و پرورش يك الكوی توسعه مطلوب، سنتها و آداب فرهنگی باید دانما تصحیح و تعدیل گردند تا آنکه توسعه میسر گردد. همانگونه که تجربیات کشورهای اوپك نمایانگر است وجود سرمایه بالنفسه باعث توسعه اقتصادی نمی شود. با مثال ژاپن و ممالک خاور دور همینطور به این مسئله پی می بریم که عدم مالکیت منابع اولیه مانع عظیمی برای جهش رشد اقتصادی محسوب نمی شود. اما هر نوع توسعه ای و هر قالبی از توسعه به جامعه ای منظم، علم گرا و عقلایی اتکاء دارد. این سه متغیر اساسی به علت ضعف فرهنگ عمومی، عدم بویایی نظام آموزشی و فقدان ثبات در اکثر کشورهای جهان سوم هنوز نهادی نشده اند.

در ادامه ایجاد يك جو سالم فکری ضروری است که گفته شود که به عنوان يك قاعده مستمر تاریخی و فرهنگی در قبال توسعه، افراد آن جامعه ای که با یکدیگر بهتر همکاری کنند و در تلاطمات و فراز و نشیبها نحوه برخورد و حل اختلافات - چه خرد و چه کلان - را به نحو احسن آموخته باشند و این روشها و برخوردها را در جامعه خود نهادی کرده باشند، حرکت و پیشرفت جمعی آنان چه در حیطة اقتصاد و چه در میدان سیاست سریعتر و مثبت تر خواهد بود. پرواضح است که روشهای حل و یا تطویل اختلافها در میان ملت‌های جهان سوم قبل از آنکه در صحنه سیاست و اقتصاد طرح گردند در فضای فرهنگ شکل گرفته اند. بنابراین، تازمانی که تناقضات فکری موجود میان سیاست، فرهنگ و اقتصاد کشورهای جهان سوم به طور جدی حل و مورد تجزیه و تحلیل و چالش قرار نگیرند، جلوه ای روشن و روندی پایدار و تکاملی از توسعه به مفهوم عام آن تحقق پیدا نخواهد کرد. در صحنه خارجی نیز، هنگامی کشورهای جهان سوم می توانند به نسبت های گوناگون در سطوح منطقه ای و بین المللی ابراز وجود کنند و در مقابل تهاجمات خارجی از خود دفاع کنند که با انتخاب و اتکاء به يك سیستم ثابت فکری و سیاسی نشئت گرفته از تاریخ و اصالت خود، به هم گرایي داخلی براساس نظم، علم و عقلانیت بپردازند.

□ پی نوشت:

#### ۱- State - Building and Statecraft

- ۲- منظور از تدریجی مثلاً می توان به سیر بهره گیری از چوب به عنوان سوخت تا نیروی اتمی اشاره کرد.
- ۳- منظور از طبیعی اینست که اندیشه ها و ابداعات و تولیدات با توجه به نیازها و مشکلات داخلی نشئت می گرفت و توسعه می یافت.
- ۴- لغت «منطقی» به روابط مکمل و تأثیرات مثبت و همسو بودن سه ساختار فرهنگی، اقتصادی و سیاسی اشاره می کند.
- ۵- مایکل فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، جلد اول، قسمت دوم، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲)، صفحات ۴۶۲-۴۶۱ و ۲۶۳-۲۶۴.
- 6- Ibid. P. 213, and D. North and R. Thomas, The Rise of the Western World, (London: Cambridge University Press, 1985), pp.3,157.
- 7- Max Weber, The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism, (New York: Charles Scribner's Sons, 1958), pp.3-5 and Ronald Chilcote, Theories of Comparative Politics, (Boulder: Westview Press, 1981), pp.91-93.
- 8- Herman Kahn, World Economic Development, (Boulder: Westview Press, 1979), pp.182-193.
- 9- Richard Hodgetts, Management: Theory, Process and Practice, (Philadelphia: W.B.Saunders's Company, 1979).
- 10- Alfred Chandler Jr. and Herman Daems, Managerial Hierarchies, (Massachusetts: Harvard University Press, 1980), pp.1-8 and 203-221.
- 11- D.North and R. Thomas, pp.1-2.

۱۲- برای مثال به کتب زیر رجوع شود:

W.Chai and C.Clark, eds, Political Stability and Economic Growth: Case studies of Hong Kong, Korea, Singapore and the R.O.C. (Lanham: University Press of America, 1987), S. Harrell, «Why Do the Chinese Work so Hard? Reflections on Entrepreneurial Ethic,» 1985, Modern China, 11: 203-226, S.Wong, «Modernization and Chinese Culture in Hong Kong,» 1986, China Quarterly, 106: 306-325 and J.C. Hsiung, ed. Contemporary Republic of China: The Taiwan Experience, 1950-1980, (New York: Praeger, 1981).

۱۳- به منابع ذیل رجوع کنید:

Herman Kahn, pp. 121-122, 332 and 339, and Cal Clark, «The Taiwan Exception: Implications For Contending Political Economy Paradigms,» 1987, International Studies Quarterly, 31: 327-357.

#### 14- Domestic Structures Argument

۱۵- برای توضیحات بیشتر در رابطه با این نظریه نگاه کنید به:

P. Katzenstein, ed. Between Power and Plenty. (Madison: The University of Wisconsin Press, 1978).

هرچند موارد خاور دور لزوماً شایسته و مطلوب نیست زیرا که انسان و حیات را شدیداً در چهارچوب اقتصاد قرار می دهد اما از يك لحاظ نظری قابل تأمل است و آن طرح مجدد نظریه «اهمیت بافت داخلی در توسعه اقتصادی»<sup>(۱۴)</sup> است. برطبق این نظریه، بافت داخلی ممالک از متغیرهای مستقل و مهم در رشد و به خصوص توسعه اقتصادی محسوب می شود. نظریه بافت یا ساختار داخلی این اصل را مطرح می نماید که ساختار سیاسی و ساختار فرهنگی باید تقویت کننده، هموار کننده و حامی توسعه اقتصادی باشد. حال يك جامعه هرچه دقیق تر، عمیق تر و سریعتر به چنین اتحاد آرمان داخلی بست یابد، با استحکام بیشتری می تواند به حرکت طبیعی و انتخابی خود ادامه دهد.<sup>(۱۵)</sup> به عنوان مثال، در کشور آلمان غربی، هماهنگی کم نظیری میان واحدهای گوناگون اقتصادی (بخش خصوصی، بانک مرکزی، نهادهای دولتی، بخش تعاونی و قوه مقننه) وجود دارد و انعکاس این هماهنگی (تأم با عوامل فرهنگی و سیاسی) به وضوح در عملکرد اقتصاد داخلی و تجارت خارجی این کشور دیده می شود. در مقام مقایسه، این درجه از همکاری و هماهنگی در کانونهای اقتصادی ایتالیا دیده نمی شود و به همان نسبت از بازدهی و سازماندهی و کیفیت تولید برخوردار نیست. نتیجتاً، علیرغم حاکمیت نظام اقتصادی سرمایه داری بر هر دو جامعه «آلمان غربی و ایتالیا، تفاوتی بسیار، در ماهیت ساختارهای اقتصادی و عملکرد آنها دیده می شود که عمدتاً نتیجه بافتی متنوع داخلی آنهاست. به همین دلیل، شکل و ماهیت ساختار داخلی در مباحث توسعه به مثابه يك متغیر مستقل مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

#### ۵ - نتیجه بحث

ممالک جهان سوم طیف وسیعی را در برمی گیرند و هر يك نه تنها امکانات و منابع متفاوتی را دارا هستند بلکه با بافتی متنوع داخلی نیز روبرو می باشند. بنابراین، باتوجه به نظریاتی که در بخشهای قبل ارائه کردیم به نسبت ممالک موجود می توان الگوهای رشد و توسعه اقتصادی تنظیم نمود. هرچند برنامه ریزان جهان سوم باید توانائیهای فراگیری خود را از تجربیات دیگر کشورها افزایش دهند اما پیش از توجه به الگوهای خارجی می بایستی نظر خود را به «بافت و ساختار داخلی» معطوف دارند. از يك سو، برنامه ریزی باید مبتنی بر شناخت عمیق از سیر تحولات بین المللی و روندهای بنیادی در گذشته و آینده باشد که در آن جایگاه حقیقی جهان سوم و کشور مورد نظر با دقت بررسی شود و از سوی دیگر، شناخت دقیق از بافت داخلی و بالاخص تمایلات و مبانی فرهنگی لازم است تا برنامه ریزی اقتصادی و رشد ملحوظ در آن در يك سیر طبیعی و دور از تعجیل تحقق یابد و نه براساس آرمانهای دور دست و غیر ممکن. کشورهای جهان سوم در مقام تقابل با هجوم و حاکمیت اقتصاد سرمایه داری انحصاری در نظام بین الملل، بیش از هر عامل دیگری احتیاج به شناخت و بسیج و تجهیز و توسعه نظام داخلی خود را دارند تا توان کاهش آسیب پذیری را بیابند. تجربیات جهان سوم نشانگر این واقعیت است که شکست یا ضعف اقتصادی بسیاری از ممالک، قبل از آنکه در مرحله اجرا حاصل شده باشد از مرحله برنامه ریزی و شناخت ناصحیح و غیر منطقی و غیر طبیعی آغاز شده است.

در این راستا ضروری است که تغییرات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی همزمان ایجاد گردد زیرا که شکاف در حرکت متناسب و هماهنگ این سه عامل موجب اختلال در حرکت کل نظام اجتماعی می گردد. مملکت داری که در مدیریت دقیق و عمیق این سه رکن يك اجتماع خلاصه می گردد به شدت به يك دیدگاه مجموعه نگر نیاز دارد.

همانگونه که توسعه سیاسی محتاج يك سیستم است، توسعه اقتصادی نیز سیستم می طلبد. هر دو سیستم سپس محتاج يك سیستم ارزشی هستند که طبعاً در هر جامعه متفاوت است. تکلیف عظیم و تاریخی و سرنوشت ساز متفکرین، اندیشمندان، پژوهشگران و دولتمردان هر جامعه جهان سومی اینست که با گذشت زمان و کسب تجربه و صیقل اندیشه ها، تجانس میان فرهنگ و ارزشهای خود را با نظام اقتصادی و سیاسی انتخابی خود ایجاد نمایند. در این راستا، تجربیات اقتصادی غرب نه تنها تکرار شدنی نیست و برای بسیاری از ممالک جهان سوم به خصوص ممالک اسلامی از حیث ارزشی مطلوب نمی باشد بلکه میدانی است برای گزینش صحیح و منطقی.

کشف و ارزیابی روابط علت و معلولی میان متغیرهای فرهنگی از يك طرف و سیاسی و اقتصادی از طرفی دیگر نیازمند به يك جو سالم فکری است که در اکثر کشورهای جهان سوم مشاهده نمی شود. اقتصاد نباید از فرهنگ سبقت